

## انتخاب بخلافت

مجتمعین ولی کر بیضة الغنم فلما نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و قسط آخرون...



مجتمعین ولی کر بیضة الغنم فلما نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و قسط آخرون.  
(خطبه شقیه)

پس از کشته شدن عثمان مسلمین در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شده و درباره تعیین خلیفه بگفتگو پرداختند. اعمال و رفتار دوازده ساله عثمان آنها را کاملاً بیدار کرده بود پیش خود گفتند که امور خلافت را باید بدست کسی سپرد که حقیقه از عهده انجام آن بر آید . در آنمیان عمار یاسر و مالک اشتر و رفاعه بن رافع و چند نفر دیگر که بیش از سایرین شیفته خلافت علی علیه السام بودند صحبت نموده و مردم را برای بیعت آنحضرت آماده ساختند.

این چند نفر با خطابه‌های دلنشین و سخنان مستدل اعمال خلفای سابقه را تجزیه و تحلیل کرده و نتیجه سرپیچی آنها را از دستورات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خلافت علی علیه السلام بمسلمین تذکر داده و سبقت و مجاهدت آنحضرت را در اسلام و قرابتش را نسبت برسول اکرم بدانها یاد آور شدند و بالاخره اذهان و افکار عمومی را بر یک سلسله حقایق و واقعیات روشن ساختند بطوریکه در پایان سخن آنها همه مسلمین اعم از مهاجر و انصار یکدل و یکزبان برای بیعت علی علیه السلام آماده گردیدند. آنگاه از مسجد خارج شده و رو بخانه آنجانب آورده و اظهار کردند یا علی عثمان را کشتند و اکنون جامعه مسلمین بدون خلیفه میباید دست خود بگشای تا با تو بیعت کنیم که سزاوارتر از تو کسی برای این امر مهم وجود ندارد و عموم مسلمین نیز از صمیم قلب حاضرند که طوق بیعت ترا در گردن خود اندازند. علی علیه السلام فرمود دست از من بردارید و دیگری را برای این کار انتخاب کنید من نیز مثل یکی از شما باو اطاعت میکنم و در هر حال من برای شما وزیر باشم بهتر است که امیر باشم.

مسلمین گفتند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو تقاضا دارند که دعوت آنها را اجابت فرمائی.

علی علیه السلام فرمود شما را طاقت حمل خلافت من نباشد و دیر یا زود از من رو گردان میشوید زیرا موضوع خلافت یک مسأله ساده و عادی نیست بلکه بار سنگینی است که دوش کشنده‌اش را خرد میکند و آرامش و آسایش را از او باز ستاند، من کسی نیستم که پا از دایره حقیقت بیرون نهم و بخاطر عناوین موهوم طبقاتی حق مردم را پایمال کنم و یا تحت تأثیر سفارش و توصیه اشرف قرار گیرم، من تا داد مظلوم را از ظالم نستانم وجدانم آرام نمیگیرد و تا بینی گردنکشان را بر خاک سرد و تیره نمالم خود را راضی نمی‌توانم نمود.

علی علیه السلام هر چه از این سخنان میگفت مسلمین رنجیده و ستمکش بیشتر فریاد زده و اظهار اطاعت میکردند، مالک اشتر نزدیک شد و گفت یا ابا الحسن برخیز که مردم جز تو کسی را نمیخواهند و بخدا سوگند اگر در اینکار تائی کنی و خود را کنار کنشی برای مرتبه چهارم نیز از حق مشروع خود باز خواهی ماند. آنگاه مسلمین ازدحام نموده و گفتند: ما نحن بمفارقیک حتی نبایعک، از تو جدا نشویم تا با تو بیعت کنیم.

علی علیه السلام فرمود: ان کان و لاید من ذلك ففی المسجد فان بیعتی لا یكون خفیا و لا یكون الا عن رضاء المسلمین و فی ملاء و جماعه.

یعنی حالا که اصرار دارید و چاره‌ای جز این نیست بمسجد جمع شوید که بیعت با من مخفی و پوشیده نباشد و باید با رضای مسلمین و در ملاء عام صورت گیرد. مسلمین در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شده و عموماً با میل و رغبت به آنحضرت بیعت نمودند و بعضی اشخاص سرشناس نیز مانند طلحه و زبیر که خود خیالاتی در سر می‌پروراندند با مشاهده آنحال خودداری از بیعت را صلاح ندیده بلکه در دل خود چنین میگفتند حالا که ما را از این نمد کلاهی نیست خویست با علی بیعت کنیم تا بلکه او در برابر این بیعت بما امتیازاتی دهد و حکومت پاره‌ای از شهرستانها را بما وا گذار نماید بدینجهت آنها ظاهراً مردم را هم برای بیعت آنحضرت ترغیب نمودند و حتی اول کسیکه بیعت نمود طلحه بود و تنی چند نیز مانند سعد وقاص و عبد الله بن عمر از بیعت خودداری نمودند (1)!

علی علیه السلام پس از انجام این تشریفات ضمن ایراد خطبه باتان فرمود بدینان آن گرفتاریها که در موقع بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دامنگیر شما بود امروز بسوی شما باز گشته است سوگند بآنکسی که پیغمبر را بحق مبعوث گردانید باید درست بهم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش غربال گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند جلو افتد و آنان که بنا حق پیشی گرفته‌اند عقب روند و الذی بعثه بالحق لتبلیلن بلبله و لتغربلن غربلة و لتساقطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم، و لیسبقن سابقون کاناوقصروا و لیقصرن سابقون کانا سبقوا (2) .

سپس فرمود معاصی مانند اسبهای سرکش‌اند که سوار شدگان خود را که اهل باطل و گناهکارانند بدوزخ اندازند و تقوی و پرهیزکاری چون شتران رامی هستند که مهارشان بدست سواران بوده و آنها را به بهشت وارد نمایند (بنابر این) تقوی راه حق است و گناهان راه باطل و هر يك پیروانی دارند اگر (اهل) باطل زیاد است از قدیم چنین بوده و اگر (اهل) حق کم است گاهی کم نیز جلو افتد و امید پیشرفت نیز باشد و البته کم اتفاق میافتند چیزی که پشت بانسان کند دوباره برگشته و روی نماید.

علی علیه السلام سپس نماز خواند و بمنزل رفت و مشغول رسیدگی بامور گردید فردای آنروز بمسجد آمد و خطبه خواند و مردم را از روش کار و برنامه حکومت خویش آگاه نمود و پس از حمد و ثناء الهی و درود به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

بدانید که من شما را براه حق خواهم راند و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را که سالها متروک مانده است تعقیب خواهم نمود، من دستورات کتاب خدا را درباره شما اجراء خواهم کرد و کوچکترین انحرافی از فرمان خدا و سنت پیغمبر نخواهم نمود، من همیشه آسایش شما را بر خود مقدم شمرده و هر عملی را که درباره شما نمایم بصلاح شما خواهد بود ولی این صلاح و خیر خواهی یک مصلحت کلی است و من عموم مردم را در نظر خواهم گرفت نه یک عده مخصوص را، ممکن است در ابتداء امر اجرای این روش بر شما مشکل باشد ولی متحمل و بردبار باشید و بر سختی آن صبر نمائید، خودتان بهتر میدانید که من نه طمع خلافت دارم و نه حاضر بقبول این تکلیف بودم بلکه باصرار شما سرپرستی قوم را بعهده گرفتم و چون چشم ملت بمن دوخته است باید بحق و عدالت در میان آنها رفتار کنم.

حال تا جائی که من خبر دارم بعضی‌ها دارای اموال بسیار و کنیزکان ماهر و املاک حاصلخیز هستند چنانچه این اشخاص بر خلاف حق و موازین شرع این ثروت و دارائی را

اندوخته باشند من آنها را مجبور خواهم نمود که اموالشان را به بیت‌المال مسلمین مسترد نمایند و شما باید بدانید که جز تقوی هیچگونه امتیازی میان افراد مسلمین وجود ندارد و پاداش آن هم در جهان دیگر داده خواهد شد بنابر این در تقسیم بیت المال همه مسلمین در نظر من بی تفاوت و یکسان هستند و بناى حکومت من بر پایه عدالت و مساوات است ستمديدگان بينوا در نظر من عزيزند و نيرومندان ستمگر ضعيف و زبون.

اشراف عرب مخصوصا بنی امیه که در دوران خلافت عثمان بیت المال را از آن خود میدانستند دفعه در برابر يك حادثه غیر منتظره واقع شدند. آنها خیال نمیکردند علی علیه السلام با این صراحت لهجه با آنان سخن گوید و در حقوقی و دادخواهی باین پایه اصرار ورزد گویا در مدت 25 سال که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله میگذشت همه چیز فراموش شده بود و هر چه از آنزمان سپری میشد احکام دین بلا اجراء میماند و تنها علی علیه السلام بود که پس از 25 سال فترت و هرج و مرج فرمود:

عرب و عجم، مالک و مملوک، سیاه و سفید در برابر قانون اسلام یکسانند و بیت المال باید بالسویه تقسیم شود و باز فرمود:

و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان فى العدل سعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق (3) .

بخدا سوگند (زمینها و اموالی را که عثمان باین و آن بخشیده) اگر بیایم بمالک آن برگردانم اگر چه با آن مالها زنهایی شوهر داده شده و یا کنیزانی خریده شده باشد زیرا وسعت و گشایش در اجرای عدالت است و کسی که بر او عدالت تنگ گردد در اینصورت جور و ستم بر او تنگتر شود لذا دستور فرمود اموال شخصی عثمان را برای فرزندان او باقی گذارند و بقیه را که از بیت المال برداشته بود میان مسلمین تقسیم نمایند و از این تقسیم به هر نفر سه دینار رسید و هیچکس را بر کسی مزیت نداد و غلام آزاد شده را با اشراف عرب با يك چشم نگاه کرد .

لازم بتوضیح نیست که این روش عادلانه خوشایند گروهی نگردید، آنده که برسم جاهلیت خود را برتر از سایرین میدانستند و توقع داشتند که سهم آنها از بیت المال باید بیشتر از مردم عادی باشد.

اینها پیش خود گفتند که علی حرمت قومی و عنوان خانوادگی ما را ناچیز و حقیر شمرد و میان ما و غلامان سیاه و مردم گمنام فرقی نگذاشت آیا ما می‌توانیم باین روش تحمل کنیم و با او کنار بیاییم؟

علی علیه السلام از اول میدانست که بیعت این قبیل اشخاص سست عنصر و جاه طلب تا آخر ادامه پیدا نمیکند و چون آنان مردم سرشناس هستند عوام الناس را هم بزودی فریب داده و از طریق تقوی بیرون خواهند کرد بدینجهت از ابتداء مایل بپذیرفتن مقام خلافت نبود.

علی علیه السلام در بدو امر با سه مانع بزرگ مواجه و روبرو بود:

نخست اینکه تنی چند از اشخاص بزرگ مانند عبد الله بن عمر و سعد وقاص و امثال آنها با او بیعت نکرده بودند.

دوم اینکه عمال و حکام عثمان (مانند معاویه) هر يك در گوشه‌ای حکومت میکردند و عزل آنها بدون ایجاد مزاحمت میسر و مقدور نبود.

سوم اینکه موضوع قتل عثمان نیز در میان بود و هر کس در صدد طغیان و نافرمانی بود آنرا دستاویز و بهانه خود قرار میداد و علی علیه السلام ناچار بود که وضع خود را با کشتندگان عثمان روشن کند.

این سه عامل مهم بود که دوره کوتاه خلافت علی علیه السلام را مختل نموده و اوقات آنحضرت را برای مبارزه با این قبیل عناصر ناصالح مشغول گردانید.

روز چهارم خلافت علی علیه السلام بود که عبد الله بن عمر بآنحضرت گفت: بنظر میرسد که عموم مسلمین با خلافت تو موافقت ندارند خوبست این موضوع بشورا برگزار شود!!

علی علیه السلام فرمود: ای احمق ترا باین کارها چکار؟ مگر من برای احراز مقام خلافت پیش مردم آمده بودم؟ مگر خود مسلمین با ازدحام تمام بمنزل من هجوم نیاوردند؟ چه شده است که اکنون تو میگوئی موضوع خلافت بشوری برگزار شود؟ سپس آنحضرت بمنبر رفت و ماجرا را در ملاء عام مطرح کرد و مردم را به پیروی از دستورات قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت فرمود. از طرفی عده‌ای از بیعت کنندگان نیز خیالات دیگری در سر می‌پروراندند آنها تصور میکردند که خلافت علی علیه السلام هم مانند دستگاه عثمان است و چنین گمان میکردند که اگر بظاهر در مورد بیعت با علی علیه السلام نسبت بدیگران پیشدستی کنند آنجناب نیز آنها را بحکومت بلاد مسلمین خواهد گماشت یا سهم آنانرا از بیت المال بیشتر خواهد داد از جمله این اشخاص طلحه و زبیر بودند و چنانکه اشاره شد طلحه اول کسی بود که بعلی علیه السلام بیعت نمود ولی این بیعت بدون طمع و چشمداشت نبود! چون اینگونه اشخاص مشاهده کردند که آنحضرت بیت المال را میان مسلمین بالسویه تقسیم کرد این عمل بر آنان گران آمد و زبان باعتراض گشودند.

سهیل بن حنیف گفت یا امیر المؤمنین این غلام که باو سه دینار دادی آزاد کرده من است و تو امروز مرا با او در عطیه برابر میداری، طلحه و زبیر و مروان بن حکم و سعید بن عاص و گروهی از قریش نیز نظیر این سخن را بزبان آوردند. اما علی علیه السلام کسی نبود که این شکوه‌ها و اعتراضات در او مؤثر واقع شده و وی را از راه حق و عدالت منصرف نماید در پاسخ آنان فرمود: آیا بمن دستور میدهد درباره ظلم و ستم بکسی که نسبت باو زمامدار شده‌ام کمک ننماید؟ بخدا سوگند تا شب و روز در رفت و آمد بوده و ستارگان در آسمان گرد هم در گردشند چنین کاری نکنم، و اگر بیت المال مال شخصی من هم بود آنرا بالسویه میان مسلمین تقسیم میکردم در صورتیکه بیت المال مال خدا است پس چگونه یکی را بدیگری امتیاز دهم؟ سپس فرمود:

الا و ان اعطاء المال فى غیر حقه تذبیر و اسراف، و هو یرفع صاحبه فى الدنيا و یضعه فى الآخرة، و یکرمه فى الناس و یهینه عند الله، و لم یضع امرؤ ماله فى غیر حقه و عند غیر اهله الا حرمه الله شکرهم و کان لغیره ودهم، فان زلت به النعل یوما فاحتاج الی معونتهم فشر خدین و الام خلیل (4) بدانید که بخشیدن مال در راه غیر حق آن تذبیر و اسراف است و چنین مالی که در راه غیر حق اعطاء شود بخشنده‌اش را در دنیا (در نزد گیرندگان مال) بلند مرتبه کند و در آخرت (در پیشگاه الهی) پست و زبون نماید، و در نزد مردم ارجمند کرده و در نزد خدا خوار و حقیر گرداند، و هیچ کس مالش را بیجا و بکسانی که استحقاق آنرا داشتند مصرف نکرد جز اینکه خداوند او را از سپاسگزاری آنها محروم نمود و دوستی آنان برای غیر او بود، پس اگر روزی حادثه‌ای برای او روی دهد و بکمک آنان نیازمند باشد آنان برای او بدترین رفیق و سرزنش کننده‌ترین دوست میباشدند.

باری روزهای اول خلافت علی علیه السلام بود طلحه و زبیر پیغامی بآنحضرت فرستادند که ما در امر خلافت تو مردم را ترغیب کرده و برای بیعت آماده نمودیم و مهاجر و انصار نیز از ما پیروی کرده و همگی بتو بیعت نمودند حالا که عنان کار بدست تو افتاده ما را رها ساختی و بمالک اشتر و غیر او پرداختی!

علی علیه السلام از فرستاده آنها پرسید که مقصود طلحه و زبیر از گفتن این سخنان چیست؟ عرض کرد طلحه حکمت بصره را میخواهد و زبیر امارت کوفه را!

علی علیه السلام فرمود حالا که آندو در مدینه بوده و فاقد شغل و مقام‌اند مرا آسوده نمیگذارند اگر بصره و کوفه در دست آنها باشد مردم را بیشتر علیه من بشورانند و رخنه و شکاف در امر دین بوجود می‌آورند و من از شر آنها ایمن نیستم باین دو پیرمرد بگو از خدا و رسولش بترسید و در امت او غائله و فساد ایجاد نکنید و حتما شنیده‌اید که خداوند میفرماید:

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقين (5) .

و این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در زمین خواهان برتری و فساد نیستند و حسن عاقبت برای پرهیزکاران است (6). طلحه و زبیر که این سخن بشنیدند یقین کردند که امتیاز طلبی و توقعات بیجا در دستگاه عدالت پرور علی علیه السلام آهن سرد کوبیدن است و باید راه دیگری پیدا کنند تا بلکه از آن طریق بخواسته‌های خود جامه عمل بپوشانند.

از طرفی علی علیه السلام پس از بیعت مردم تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و عمال عثمان را که هیچک شایستگی و صلاحیت حکومت نداشتند عزل نموده و بجای آنها اشخاص صالح و درستکار بر گمارد بدینجهت نامه‌ای هم بمعایه بن ابیسفیان که از زمان عمر حکومت شام را در اختیار داشت نوشته و موضوع بیعت مردم و خلافت خود را بوی اعلام نمود و او را به بیعت و اطاعت خود خواند.

اما معاویه برای اینکه خود بخلاف رسد نامه علی علیه السلام را از مردم شام مخفی نمود و از آنها برای خود بیعت گرفت و حتی نامه آنحضرت را هم پاسخ نداد تا از فرصت ممکنه استفاده کرده و مقصودش را بمرحله اجرا گذارد.

معاویه برای اینکه فرصت مناسبی برای تحکیم موقعیت خود بدست آورد بدین فکر افتاد که علی (ع) را بوسیله اشخاص دیگری سرگرم مبارزه کند از اینرو فوراً نامه‌ای بزبیر نوشته و او را تحریص بادعای خلافت نمود و اضافه کرد که من از مردم شام برای تو و طلحه بیعت گرفتم که به ترتیب خلافت از آن شما باشد و چون بصره و کوفه بشما نزدیک است پیش از علی آندو شهر را اشغال نموده و بعنوان خونخواهی عثمان در برابر وی بجنگ برخیزید و بر او غلبه نمایند!

چون نامه معاویه بدست زبیر رسید بطمع خلافت فریب معاویه را خورد و نامه را از همه مخفی نمود و در خلوت طلحه را دید و مضمون نامه را باو خبر داد (7) .

و بنقل بعضی معاویه بزبیر نوشت که من از مردم شام بیعت گرفتم که من خلیفه باشم و بعد از من تو و بعد از تو هم طلحه خلیفه باشد (8) .

نامه معاویه طلحه و زبیر را که بانتصاب امارت بصره و کوفه از جانب علی علیه السلام موفق نشده و برای رسیدن بمقاصد خود در جستجوی راه حل دیگری بودند مصمم نمود که با علی علیه السلام از در مخالفت در آمده و با او راه منازعه و مقاتله پیش گیرند و چنانکه معاویه نوشته بود خونخواهی عثمان را هم بهانه و دستاویز خود قرار دهند لذا از مدینه عازم مکه شده و در آن شهر زمینه را برای انجام مقاصد خود مساعد دیدند زیرا علاوه بر این دو تن عده‌ای دیگر نیز از مخالفین علی علیه السلام مانند مروان بن حکم و عایشه در مکه گرد آمده بودند که با ورود طلحه و زبیر بدانشهر يك گروه چند نفری تشکیل داده و جنگ حمل را بوجود آوردند.

پی‌نوشتها:

(1) در زمان عبد الملك بن مروان که حجاج بن یوسف از جانب وی برای دستگیری عبد الله بن زبیر بمکه لشکر کشید پس از کشتن عبد الله جسد او را بدار آویخت و همین عبد الله بن عمر که از بیعت علی(ع) سرپیچی کرده بود در آنموقع در مکه بود از ترس جان خود نزد حجاج رفت و گفت تو نماینده عبد الملك هستی و من آمده‌ام باو بیعت کنم دستت را بده تا بیعت نمایم !

حجاج گفت تو بعلی بیعت نکردی چطور شد که حالا باین فکر افتادی و ترا بدینجا نیاورد مگر این جسدی که بدار آویخته شده است و حجاج در آنحال مشغول نوشتن بود پای خود را دراز کرد و گفت دست من مشغول نوشتن است اگر خواهی بپای من بیعت کن و عبد الله بن عمر دست خود را گشود و بپای حجاج کشید و بیعت نمود!

(2) نهج البلاغه از خطبه 16.

(3) نهج البلاغه کلام 15.

(4) نهج البلاغه کلام 126.

(5) سوره قصص آیه 83.

(6) ناسخ التواریخ حالات امیر المؤمنین کتاب جمل ص 29.

(7) ناسخکتاب جمل ص 29 نقل بمعنی.

(8) منتخب التواریخ ص 177.